

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بريالی دربابائی

۱۰/۰۹/۰۹

بیانید، جمعیت، "شورای نظر" و مسعود را بهتر بشناسیم

(بخش دوم)

۳ - «سازا»:

گرچه در نخستین فراز این نوشتار، از «سازا» (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) اسمی به میان نیامد؛ مگر نظر به حضور مخرب و خونباری که این سازمان تروریستی (بعد از کشته شدن طاهر بدخشی و مولانا باعث دروازی و حفیظ پنجشیری) در وقایع و حوادث نظامی - سیاسی کشور به ویژه بعد از کودتای ننګین ۷ ثور ۱۳۵۷ داشت، نباید صرفاً با تذکار نام هر دو جناح «ستمی...» بسنده کرد. باید در مورد این سازمان منضبط، مخفی، نظامی، سیاسی و اطلاعاتی، که باز هم شکل عوض کرده، و در خارج کشور هم گستره فعالیت های سیاسی و استخباراتیش را توسعه داده است-ولو به طور مؤجز و فشرده-نوشت.

امپریالیزم شوروی بر مبنای استراتژی رهیافت به آب های گرم که لازمه اش کسب قدرت حاکمه-چه مستقیم، چه غیر مستقیم- در افغانستان بود، «حزب دموکراتیک خلق» را در کشور ما پایه گذاری نمود. و تدابیر لازمه را غرض محدود ساختن و مهار کردن احزاب، و سازمان های ضد شوروی؛ نفوذ در داخل آنها؛ ترغیب و تطمیع شان در جهت پروسه وحدت با «حزب دموکراتیک خلق»، در پی آن ادغام (به واقع هضم) آنان در آن حزب؛ اتخاذ کرد. از جمله، شاخه هایی از حزب مذکور را جدا نمود. همچنان بعضی از شاخه های جدا شده را (ظاهراً) در تقابل با حزب خلق قرار داد- که در پهلوی کاروبار اصلی شان، نگذارند که عناصری دلزده، و جدا شده از مدار آن حزب، به سوی دشمنان واقعی سوسیال امپریالیزم روس رفته مبارزه شانرا با آنها سمت و سوی اصولی بخشند؛ مثل «خلق کارگر»؛ «کجا»؛ «جمعیت انقلابی زحمتکشان»؛ «گروه کار» و امثالهم. قبل از جدائی شاخه های یاد شده از این حزب خاین به وطن، و بعد از آن، گروه ها و افرادی واقعاً مترقی، هوشیار و مبارز واقعی هم بودند که بنا بر تضاد ایدئولوژیک- سیاسی، که خود ناشی از انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی بود، از این حزب، بریدند و در تقابل انتاگونیستیک و آشتی ناپذیر با آن حزب منفور و وطن فروش و شاخه هایش قرار گرفتند. و علیه آن به مبارزه مستدام و پیگیر ایدئولوژیک- سیاسی، یا مبارزه مسلحانه مباردت ورزیدند، که به همین علت عده ای از آنان به قتل رسیدند. برخی دیگر زندانی و یا اعدام شدند (مثل «دسته پیشرو» که به اثر

فعالیت چند تن از اعضای خاد که به داخل این دسته نفوذ کرده بودند، عده ای از اعضای «دسته ...» مذکور گرفتار و اعدام گردیدند. یک تن از اعضای نفوذی در این دسته، (بنابر ملحوظات امنیتی از نوشتن نام وی صرف نظر شد). که بار اول در رابطه یکی از سازمانهای **شعله ای** (...) در ماه سنبله سال ۱۳۵۹ «گرفتار» گردید. بعد از پایان دوماهه ماموریتش در «کوته قفلی» های صدارت، «رها» گردید، و به پشاور فرستاده شد. وی در داخل «دسته پیشرو» نفوذ نمود. و برای بار دوم، مدت «قید»ش ۲۰ سال تعیین گردید. نامبرده- که بر اساس قانون رهایی زندانیان سیاسی به خاطر «پروسه مصالحه ملی»، نصف قیدش را سپری ننموده بود که رها گردد- گویا با قبول داوطلبانه خدمت عسکری در سال (۱۳۶۷) از زندان «رها» گردید، و به حیث بادیگارد داکتر کریم بها رئیس خاد پنج-آن بخش خاد به ریاست بها در پایگاه نظامی متروک روسها در دامنه کوه خیر خانه انتقال یافته بود- گمارده شد. قرار معلوم خادی مذکور هم اکنون در شهر نیویارک اقامت دارد).

طاهر بدخشی یک تن از مؤسسين «حزب دموکراتیک خلق» که مردی بود جدی، با دانش و استوار و علیه هرگونه وابستگی موضع داشت، تسلط خفتبار و حاکمیت روس بر سایر ملیت های شوروی سابق را «ستم ملی» تلقی نموده؛ آنرا در میان پیروانش ترویج و تبلیغ می نمود. وی بر ستم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر سایر ملیت ها من جمله ملیت پشتون؛ همواره تاکید می ورزید. با همین منشاء اختلاف و بسا نقاط نظر ناهمگون دیگر با مشی «حزب دموکراتیک خلق»، محفلش را که در میان مردم بنام «ستم ملی» یا «ستمی» معروف شده بود، از حزب وطن فروشان خلق و پرچم مجزا ساخت. و به «محفل انتظار» تسمیه نمود. نامبرده از زمینه محفل یادشده (در سال ۱۳۴۷) به تأسیس «سازا» پرداخت.

محرزاً به همین علت، یعنی تبلیغ نظرات ضد «حاکمیت و ستم روس ها بر سایر ملیت ها» و ترویج «کسب قدرت دولتی، در عدم وابستگی به این یا آن قدرت بزرگ خارجی، از طریق ایجاد پایگاه های مبارزه مسلحانه، در گام نخست، در کوهستانهای صعب العبور بدخشان و پنجشیر...»، بدخشی و **مولانا باعث** (که بعداً از «سازا» جدا شده «سفر» را اساس گذاشت) به دستور مشاورین روسی (K.G.B.) زندانی شده، و در آنجا اعدام گردیدند...

پرداختن به چگونگی و چرائی فرار مولانا باعث دروازی از شفاخانه «عقلی و عصبی» علی آباد، که از زندان دهمزنگ غرض تداوی به آنجا انتقال داده شده بود، وکشته شدن یک تن از محافظین وی؛ همچنان زخمی شدن محافظ دومی، که زخم سبب فلج آن عسکر بدبخت گردید؛ هکذا حبس چند روزه داکتر اسد احسان «غبار» در رابطه فرار مولانا و دستگیری دوباره مولانا باعث توسط پولیس مخفی دولت کودتا از منطقه «خیرخانه مینه» را می گذارم به فرصت دیگر.؛ اما در مورد زندانی شدن بدخشی و اعدامش به اتهام دست داشتن در به اصطلاح کودتای کشتمند باید به نکاتی زیر توجه کرد:

سلطانعلی کشتمند (که خسربه بدخشی و «دوست مورد اعتمادش» نیز بود)؛ به مثابه «کودتاجی»، شاپور احمد زی، لوی درستیز وزارت دفاع و داکتر **علی اکبر** رئیس شفاخانه «جمهوریت» و ... را با خود یکجا در معرض دید پولیس سیاسی قرار میدهد... این عضو اصلی K.G.B در زندان توظیف میگردد، تا به کشف بخشهای غیر علنی «سازا» (K.G.B.) عوامش را قبل از انشعاب بدخشی از «حزب دموکراتیک خلق»، در حلقه های طرفدار بدخشی جابه جا کرده بود؛ مگر بعد از انشعاب و تشکل سازمان «سازا» موفق به کشف آن بخشها نگردیده بود)؛ عملکرد های سازمان مذکور در آتیه؛ موضعگیری بدخشی در قبال اعزام نیرو های نظامی شوروی به افغانستان و بسا راز ها و برنامه های بر ملا نشده دیگر؛ از رهبر آن سازمان بپردازد. و را پور آنرا-البته توأم

با نظر شخص خودش در مورد اعدام و یا ادامه حیات بدخشی - به مشاورین روسی زندان ارائه نماید. بر اساس راپور کشتمند، توأم با نظر وی در مورد اعدام بدخشی، رهبر «سازا» در زندان پلچرخ اعدام گردید. (در رابطه نقش کشتمند در قتل بدخشی، جنرال شاهپور احمدزی وداکتر میر علی اکبر رئیس شفاخانه جمهوریت از رساله «نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد های K.G.B. در افغانستان» مورخ ۱۹۹۶ نقل به مفهوم شده است).

K.G.B. ، با قتل طاهر بدخشی و مولانا بحرالدین باعث دروازی (که در مناطق بدخشان از محبوبیت برخوردار بودند)، همچنان حفیظ پنجشیری-این افتخارملیت دلیر و وطن پرست پنجشیر- ، نخستین گام عملی را در افتراق و به هم اندازی ملیت ها واقوام با هم برادر کشور، که در درازنای تاریخ، درهمزیستی و با همی نسبی، زیست می نمودند ؛ برداشت. (هم اکنون تداوم خونبار این افتراق از طرف «شورای نظر» و شرکاء : حزب «وحدت»، «جنبش ملی اسلامی» و...، به وضاحت مشاهده میشود).

دیگر اینکه، KGB اجنت هایش را که در فرکسیون جدا شده از حزب خلق- که بعدا به «سازا» و «سفزا» تسمیه شد- قبلاً به خاطر تسخیر هر دو نهاد از درون، تعبیه کرده بود، در مراتب حساس و بالائی آنها جابه جا کرده، سازمانهای مذکور را زیر فرمانش درآورد. بعداً زمینه ترور «دابس»، سفیر امریکا را در کابل، ذریعه «سفزا» تدارک دید؛ زیرا که از تماس امین- که برقراری روابط نزدیک و دوستانه با امریکا را آرزو می نمود- با سفیر امریکا (که در فن سرنگون ساختن دولت های مخالف امریکا، چه از طریق کودتا و یا سایر اشکال واژگون سازی، دارای پیشینه و تجربه کافی بود) شدیداً می هراسید. و به طور کل از همین سبب تماس دابس با امین را تحت نظر داشت.

غوربندی نیز در کتابش : «نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به این نکته مهم اشاره نموده است: «امین می خواست سیاست خود را متوازن سازد و با کشور های غربی به خصوص امریکا مناسبات کشور را بهبود بخشد... امریکا با وجود تقاضاهای امین هیچگونه آمادگی نشان نداد...» (صفحات ۶، ۸، و ۸۷ همان کتاب) K.G.B. با طرح گرفتاری دوباره مولانا باعث (بعد از فرارش از شفاخانه علی آباد) اتمسفر خشم و انتقام از دولت تره کی- امین را در داخل سازمان «سفزا» ایجاد نمود، و موفق گردید زمینه گروگانگیری سفیر امریکا را- به روال شکل گیری توطئه- توسط عده ای انتقامجو و نا آگاه از دسیسه پشت پرده آن سازمان ، مهیا سازد، که دابس را گروگان گیرند و رهبر شان را از زندان رها گردانند. ویا در صورت اعدام مولانا باعث در زندان، کدام خواست دیگری را مطرح نمایند. از جانب دیگر قوای واکنش سریع وزارت داخله را وارد میدانگاه نمود، تا مرحله نهائی پلان ترور دابس توسط قوای مذکور (به تاریخ ۱۴ فروری ۱۹۷۹) پیاده گردد. و مرادش که قطع مناسبات سیاسی امریکا با دولت تحت حمایتش بود، در برآیند حاصل شود؛ که شد. آخر کشوری را که خیال تصاحب همیشگی اش رادرس داشت و آنرا به اصطلاح جمهوری شانزدهم می شمرد، چگونه می توانست روابط آزادانه آنرا با رقیبش (امپریالیزم امریکا) تحمل نماید ، و بگذارد که دابس خط حرکی دولت امین را از وابستگی به شوروی منحرف سازد، یادر غیر آن ، چنین دولتی را با کودتا واژگون نماید .

در مورد گروگانگیری سازمان «سفزا»- که در ماهیت امر «سازا» و «سفزا» یکی بوده- سخنی چند با شما خوانندگان موشکاف در میان گذاشته شد، امید که «عبور ناخودآگاه نگارنده از متن به حاشیه» تلقی نگردیده باشد. حال به گونه مثال توجه تانرا به اختطاف (شاید هم قتل سیاسی) توسط «سازا»، در خارج از کشور جلب می نمایم:

تعدادی از اعضای «سازا» زیر پوشش افراد ضد دولتی در زندان پلچرخ فعالیت داشتند: مثل آقای عیدی محمد از بدخشان، آقای بصیر بدروز از پنجشیر، که گاهی با دیگر همدیفانش در داخل «سنگر استخبارتی زندانیان تسلیم شده»، یعنی «کارگاه صنعتی زندان» مشغول ساختن الچک و دستبند برای زندانیان و درب و دروازه و دستگیر و پنجره آهنی برای زندان؛ بود. و زمانی هم در میان سلولهای زندان به کار و بار استخباراتی و تبلیغی، عمدتاً برای «مسعود قهرمان»، اشتغال داشت. همچنان برخی از زندانیان اعدامی را طبق دستور اطلاعات زندان؛ زیر نظر میگرفت.

برادران انجنیر حسین از اهالی شریف پنجشیر، هر یک ...، نجیب و زبیر (زبیر بادیگارد و درایور داکتر کریم بها رئیس خاد پنج که با سایر زندانیان اعدامی، به بهانه اعدام از زندان خارج ساخته شد) و رفیقش امین جان، جوان آرام، مؤدب، خوش سیما و کاراته باز (که بعد از رهائی از زندان به سمت بادیگارد محبوب الله کوشانی توظیف گردید)؛ اما شخص انجنیر حسین در جریان رهائی زندانیان به خاطر «مصالحه ملی» حدود ۸۰ نفر از محبوسانی را که بر طبق قانون رهائی محبوسین از زندان (که به نسبت «مصالحه ملی» - به مثابه نخستین ریفرم دل خوشکن و عوام فریبانه- تازه تدوین و از طرف دولت پوشالی نافذ شده بود)، نصف حبس شان را تا نافذ شدن قانون مذکور سپری نکرده بودند، که رها کردند؛ شخصاً ضمانت نموده از زندان بیرون آورد.

افراد رها شده، به طور کتبی و یا شفاهی تعهد سپرده بودند که در خارج از زندان به نفع «مصالحه ملی» تبلیغ نمایند. یک تن از رها شدگان- یعنی (م) مامور احصائیه مرکزی که نگارنده وی را می شناخت- تصور می کرد که با تعهد دروغین می تواند بعد از آزادی به خارج از کشور فرار نماید و به ریش تعهد گیرنده بخندد؛ اما تعهد دهنده که قیدش بیست سال تعیین شده بود، بعد از رهائی از زندان و مدتی اقامت در کابل، حین فرار در راه و یا در پاکستان مفقود شد که تا کنون اثری از وی در دست نیست (کی میداند، چه تعداد از رها شدگان این گروپ، به امید آزادی «تعهد» سپرده و به همین سرنوشت دچار شده باشند).

سازمان «سازا» بیشترین نیرویش را متوجه کار مخفی در میان «دهقانان، معلمان، پیشه وران، روشنفکران ملکی و نظامی» متنفذین محلی و به گفته دستگیر پنجشیری «عالمان صیقل شده دین اسلام» (!) ساخته بود. این سازمان- که K.G.B بعد از قتل رهبرش از سر تا به پای آنرا تسخیر کرده بود- «اسلام سازانی» را در مناطق مورد نظرش تبلیغ و ترویج می نمود. و زیرکانه سعی می ورزید تضاد اسلام بنیاد گرا را در رابطه با «همسایه بزرگ شمالی» به نقد کشیده، همکاری با قوای تجاوز گر را به نفع صلح و امنیت در افغانستان، و ثبات در منطقه و جهان؛ وانمود سازد.

از آنجائی که این سازمان به مثابه یک نهاد زیرزمینی، منضبط و مسلح با تفکر اسلامی (همچنان «اسلام سازانی») عمل میکرد، مدت های طولانی از انتظار دور مانده بود. و در متن مطالب، یا تفسیر و تبصره جراید داخلی به ویژه رسانه های خبری خارج از کشور، اسمی از آن برده نمی شد (یا به گفته دستگیر پنجشیری: " «سازا» از آغاز تشکیل بی سر و صدای خویش در صحنه سیاسی و نظامی کشور همواره حضور و نفوذ داشته است "صفحه ۱۸۱ " ظهور و زوال...")؛ مگر سازمان مذکور بعد از به اصطلاح پیروزی برادران جهادی جمعیت اسلامی ربانی- مسعود، عرض وجود نمود.

منشی اول این سازمان محبوب الله کوشانی در «مزار شریف» طی اعلامیه ای «انحلال» سازمان «سازا» (تحت این عنوان که با رسیدن جمعیت اسلامی به قدرت، هدف غائی و نهائی «سازا» تحقق یافته است) را رسماً اعلام کرد. (در ست مانند انحلال تاکتیکی فرکسیون پرچم، بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داود خان؛ به بهانه ای

اینکه، مرانامه حزب شان در بیانیه «**خطاب به مردم**» داود خان بازتاب یافته است، حزب شان را «منحل» اعلام نمودند. از آن تاریخ به بعد، برخی از نویسندگان در نوشته هایشان از «سازا» نام می بردند.

K.G.B.، بنا بر ملاحظات اطلاعاتی، سعی می نمود، تا سر و صدای این «بی صدا ها»- که بخشی از آنان را در داخل «شورای نظار» توظیف کرده و قسمت دیگرش را در همگامی با خاد نجیب الله قرار داده بود- بالا نشود. از آنجائی که حقایق، که خود بازتاب واقعیت هاست، بنابر خصلت برملا شونده ای که دارند، از میان انبوه حوادث و رخداد های تاریخی، و از درون موضوعات بسیار متراکم و لا در لای پنهان ساخته شده کنونی؛ همچنان از زیر هزاران خروار خاک و سنگ و ریگ (هرگاهی که مدفون شده باشند)؛ به بیرون می جهند. مردم به حقایق دست یافتند. و آن اینکه: قهرمان ساخته شده استعمار روس یعنی «مسعود به جای رسیده» با «سازا» رابطه ای تنگاتنگ دارد. روی همین ملحوظ برای زدودن این خبر از اذهان مردم، مصاحبه ای دیکته شده، راه انداخته شد. تا از یک سو این نکته در اذهان تداعی گردد، که رابطه مسعود در گذشته با «سازا» تاکتیکی بوده، و از سوی دیگر عوام الناس را به این باور برسانند که هر دو سازمان («سازا» و «سفزا») در منطقه؛ توسط «مسعود قهرمان» نابود شده اند.

بهتر خواهد بود که به پرسش و پاسخ زیر (پرسشگران منصور و مینوی عضو انجمن نویسندگان کشم بدخشان نشریه «میثاق خون» شماره ۸۴ و ۸۵) توجه کنیم: سؤال از مسعود:

" بنا بر گزارش های منتشره شما در گذشته روابطی با سران «سازا» و «سفزا» ها داشتید، دست آورد تان از آن ملاقات ها چه بود؟ در حالی که ما شاهد درگیری شدید [بخوان وحدت و همیاری غرض سرکوب مبارزان واقعی جنگ مقاومت - دُرَبابائی] میان شورای نظار و نیرو های «سازا» در جنگ های اخیر بوده ایم.

" جواب مسعود: " ما بعد از خروج قوای شوروی و اعلام عفو عمومی از جانب رهبران تنظیم ها از سازهائی ها و سفزائی ها خواستیم تا از دشمنی با اسلام و مردم دست بردارند و به مجاهدین بپیوندند، ولی متأسفانه نپذیرفتند و ما مجبور شدیم از طریق جنگ مناطق را از وجود آنها تصفیه نمائیم "

حالا می بینیم که ودان در صفحه ۸۳ اثرش «دشنه های سرخ» در این مورد چه می نویسد: «...بخشی از آنها (ستم ملی) بنابر استشاره حلقات ایراتیفی روسها جوخه جوخه با احمد شاه مسعود پیوسته بودند»

در بالا اشاره شد که بخشی اینان در همگامی با خاد قرار داشتند، تقرر اعضای رهبری آن یعنی بشیر بغلانی، محبوب الله کوشانی و اسحاق کاوه به سمت های معاون صدارت، وزیر پلان، وزیر عدلیه و وزیر معادن و صنایع در کابینه کشتمند، مثال بسیار روشن این همکاری در گذشته ها- که تا هم اکنون نیز ادامه دارد- بوده می تواند.

بیشترین ملا های نازدانه دولت خادی شده نجیب از همین ماشین اسلام سازی «سازا» بیرون شده، در مساجد، خانقاه ها و سایر نهاد های مذهبی تقسیم شدند. حتی بالای منبر مساجد در کشور های اروپائی و امریکائی (مثلاً «نیویارک») به سمت خطیب، خزیدند و به ستایش از «شورای نظار» به خصوص از «رهبر کثیرالعباد» آن پرداختند. و به خاطر کشف القاب نوین و ابداع صفات و کمالات تازه و غنای هرچه بیشتر پسوند و پیشوند نام «کج کلاه» به تعمق و تفکر سکر آوری فرو رفتند، تا هموطنان مهاجر شانرا بفریبند و به «مردی که بروی آب دریا راه می رفت» معتقد سازند..

در رابطه با عملکرد اینان در جمعیت اسلامی قبل از ۸ ثور بسیار بسیار سیاهتر از هر سیاهی، در بحث «شورای نظار» تذکار یافت؛ اما بعد از آن تاریخ ننگین، باید اضافه نمود که K.G.B. اعضای مهم و محیل «سازا»-

قسمت خاد- را در تشکیلات روابط خارجی دولت ربانی - مسعود با کشور هائی دارای روابط دیپلماتیک جابه جا کرد. و از ایشان به حیث سفیر و سکرتر... استفاده نمود (به مثل: انجنیر ایشان عریف، لطیف پدram - هم اکنون غلام سخی غیرت نماینده رسمی دولت در مسکو - و امثال آنها)

در پایان متن مربوط به «سازا» (البته با پوزش)، باز هم پاراگراف مختصر از نوشتار (برزین) را می گنجانم: «... K.G.B. از بدو تشکل جمعیت اسلامی، عناصر «ستمی» [«ستمی»: نامی که قبل از تشکیل «سازا» به گروه بدخشی اتلاق میشد - دربابائی] را که با استاد ربانی دارای علایق مشترک منطقه ئی و قومی بودند، در حول و حوش او قرار داد. این عناصر ریوه گر و مکار که در آتش اشتیاق تجزیه کشور (چنین مباد!) می سوختند و در فن تشکیل سازی، فرکسیون بازی و گرد آوری اطلاعات برای امپریالیزم شوروی، تجربه «حزب دموکراتیک خلق» را پشت سر گذاشته بودند؛ او را در کار و بار تحزب یاری نمودند.

ربانی علی رغم آنکه از هویت اصلی این عناصر آگاهی قبلی داشت، با آنهم طور معروف خودش را نمی خاراند؛ زیرا که به مهارت و تجربه این عده نیاز مبرم احساس می نمود. و از جانب دیگر با زیرکی ملا گونه اش حساب روز مبادا، یعنی خویشاوندی سیاسی با «همسایه بزرگ شمالی» اش را نیز داشت. مزید بر دو علت فوق استاد [نازک صدا، کرشمه گر و ناز طلب - دربابائی] از مداحی این چاخان های «خوش برخورد» که در وصف «خصال نیکو» و «دانش بی پایان» اش با همدیگر به رقابت خنده آوری می پرداختند و او را به مثابه «رهبر بی همتای جهاد» و رئیس بی چون و چرای دولت آینده افغانستان ستایش می نمودند و با ملایمت یک روانکاو، کمپلکس های روانی و عقده های حقارت و «خود رهبر بینی» او را نوازش می دادند؛ لذت خاص و بی سابقه می برد. این عناصر روس پرست با سر انگشتان سفید و ظریف خود موم شخصیت سیال «استاد سخن» را به بازی می گرفتند، تا روزی از وی ملا بنویس سیاست خونبار امپریالیزم شوروی دیروز، و امپریالیزم کجکول به گردن کنونی روس، در افغانستان بسازند».

۴ - «قهرمان ملی» در آئینه محذب چند نشریه:

امپریالیزم روس به خاطر تداوم سلطه اش در افغانستان (هرچند غیر مستقیم) از آن عده افراد و اشخاص علنی، یا مخفی، مربوط به احزاب وابسته قبلی اش در اکثر کشور های جهان به ویژه کشور های آسیائی و اروپائی، که در اوطان شان دارای موقف و مشاغل مختلف-از «فیلسوف» و سیاستمدار و ژورنالیست گرفته، تا نویسنده و شاعر و هنرمند و ...- بودند، و تاکنون وابستگی ننگین شان را با آن کشور حفظ کرده اند (فرهنگیان و اجنتان دولت هائی دارای پیوند های سیاسی، اقتصادی و نظامی با روسیه؛ من جمله جمهوری اسلامی ایران- مزید بر حزب توده و اکثریتی ها- نیز شامل این طیف می باشند)؛ خواست تا غرض اغفال و تحمیق مردم شکنجه شده و بیدفاع ما، نقاره میان تهی کیش شخصیت مسعود را با ضربات قلم های وابسته و خریده شده شان به صدا در آورند، و با این شگرد وی را «قهرمان ملی» افغانستان جازده، باند وطن فروش، شید، چپاولگر و آدمکشش را در قدرت نگهدارند. (شماری از سیاستمداران غربی نیز بر مبنای پالیسی دانه اندازی و خرید مسعود و داره اش-غرض پیشبرد مقاصد نظامی و سیاسی و اقتصادی شان در افغانستان-در این هیاهو تبلیغاتی از عوامل سیاسی و استخباراتی و وابسته های جهانی حریف به زانو نشسته، عقب نمائده، در رسانه های بلند آوازه و معتبرشان، و یا در مصاحبه هایشان،

وی را به ستایش گرفتند؛ مانند: داکتر بارنت روبین کارشناس امریکائی در افغانستان، پیتز تامسن نماینده سابق امریکا در نزد مجاهدین، برت هنس معاون سفیر امریکا در کابل و لونی میشل معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه بلجیم و امثالهم).

اینک نمونه ای چند از همچون تبلیغات تهوع آور: جنرال تیپ گریگوریان که فرماندهی عملیات را به عهده داشت، می گوید: " مجاهدین مسعود سرسختانه جنگیدند. سربازان ما قبل از این با جنگی که چنین دلیری و شجاعت به خرج داده شود، بر نخورده بودند. " (کتاب «حقایق پشت پرده تهاجم شوروی در افغانستان» از سلیک هری سن).
" بعد ها، مسعود به خبرنگاران گفته بود نمایندگان شوروی در افغانستان می خواهند با او به توافق برسند «در دوره ای که یوری وروننتسف سفیر شوروی در کابل بود، او ده ها پیام و نامه به من فرستاد و خواهش کرد یا با او دیدار کنم و اعلام داشت، آماده است در هر جایی که من بخواهم، بیاید؛ مگر من با شوروی ها دیدار نکردم « (کتاب «توفان در افغانستان» از لیاخفسکی).

حال ببینیم جنرال بوریس کروموف در مورد چه می نویسد: " احمد شاه مسعود بی تردید خیلی هوشیار است و از دیگر رهبران مجاهدین، نظر به استعدادی که در سازماندهی امور نظامی دارد، برجسته تر می باشد، انسان نهایت با اراده و پر شوری است. در حل مسائل که رویا روی او قرار دارد، از هدفمندی و پیگیری خارق العاده ای کار می گیرد. هنگام پیشبرد عملیات رزمی، اوضاع و توازن قوا را با فرصت ارزیابی میکند و توانائی آنها دارد که به طور مستقل تصمیم گیری کند. او خیلی برده بار است، خیلی ساده لباس می پوشد و کوشش میکند از حواریون خود تفنگ نگیرد... " (صفحه ۲۵ کتاب «مرد استوار...»).

آقای کیلان، با دوستان دیگرش به رقابت پرداخته در وصف ذات مسعود می نویسد: " احمد شاه مسعود را باید در قطار بزرگترین رهبران نهضت مقاومت قرن بیستم حساب کرد. مسعود مانند مارشال تیتو، هوچیمین و چیگوارا دشمن خود را شکست داد...ساحه ای که در تصرف او بود با مقایسه با ساحاتیکه در دوران رهبری نهضت مقاومت مارشال تیتو، مائو تسه تونگ، هوچیمین و چیگوارا قرار داشت، بیشتر زیر فشار حملات دشمن قرار داشت. مسعود تمام پیروزی ها و موفقیت های خود را بدون تخلف از حقوق انسانی (حقوق بشر) انجام داد(۴) " (مندرجه صفحه ۳۰۷ کتاب «مرد استوار...» تاکید بر جمله اخیر - از دُرَبابائی).

" احمد شاه مسعود سمبول مقاومت...»، «مسعود قهرمان افسانوی نیروهای مقاومت»؛ «فرمانده مسعود...یک انقلابی که مائوتسه تونگ، چه گوارا و رژی دوبری را بخوبی می شناسد» ؛
«مسعودیک کارشناس ستراتیژی بی نظیر»؛ «مسعود روزی بدون تلاوت قرآن سپری نکرده» (روزنامه کیهان شماره ۱۶۵۷۴ شنبه ۱ مرداد به نقل از - ... خبرگزاری فرانسه.) یا (مندرجه «مرد استوار...»).

"مسعود رهبر افسانوی"(اولیور وروانویسنده کتاب «افغانستان...»).

باز هم مطلبی از لیاخفسکی در باره رهبر کج کلاهان شورای نظار: " داکتر نجیب در دوران ریاست خاد تلاش های زیاد کرد تا از طریق شبکه های پیچیده خاد خویش مسعود را از سر راهش بردارد (نوشته لیاخفسکی در مورد «کامران» از متن همین نقل قول حذف شده، زیرا که قبلا به آن پرداخته شده است)، یک جوان دیگر هم که با خود تفنگچه آورده بود و با ضابط «ناچار» (یکی از اهالی پنجشیر) رابطه داشت جوان اعتراف نمود می خواست با بمب ساعتی و کنترل از راه دور جیب روسی مسعود را موقع سوار شدنش منفجر کند. به او گفته شده بود پس از آنکه عملیات را با موفقیت انجام داد هلیکوپتری او را نجات خواهد داد... " .

نقد، بربرگ سازی مسعود، از نوشته جنرال روسی و ... را می گذارم به خوانندگان بادرایت. از آنجائی که درج نقل قول هائی بیشتر، این نوشتار را به درازا می کشاند، صرفاً، در همین رابطه، با آوردن مطلب بسیار مضحک و خنده بر انگیز، از اثری با زبان لمپنیزم آقای شکرالله «کهگدای»، یعنی «افغانستان در چنگال خونین کمونیزم» در مورد بزرگ سازی مسعود؛ بسنده می شود.

در اثر مذکور، در زیر عنوان «من احمد شاه مسعود پنجشیری هستم ولی احمد شاه مسعود نیستم» چنین آمده است: «یک هم اتاقی دیگر ما در «پنج اتاقه» زندان صدارت یعنی در بیخ گوش سلطان علی کشتمند صدراعظم حکومت مزدور روسیه بلشویک در کابل، احمد شاه اهل پنجشیر بود. جوان دلاور و میانه قد، خوش صحبت و بسیار خوب. او کارمند ریاست هوائی ملکی بود. حکایت میکرد که سه بجه شب اطراف خانه شانرا در شهرآرا عسکر و تانک گرفت و او را به بسیار شن و فت از خانه اش گرفتار و به زندان صدارت آوردند و هی می زدند و شکنجه میکردند که احمد شاه مسعود است. او داد می زد که بلی احمد شاه مسعود پنجشیری است ولی قوماندان احمد شاه مسعود نیست. شب های زیادی حرف او را کسی باور نمیکرد و چنان شکنجه اش میکردند که هرباری که برای تحقیق او را از اتاق می بردند، از هم اتاقی ها کپه نصور تقاضا میکرد و نصور را قورت میکرد و می گفت که نصور او را بی حس می سازد و ضربات شکنجه را به همان شدتش حس نمی کند. در همان چند روزی که در همان اتاق بودم، آنقدر این احمد شاه پنجشیری بیچاره را زدند و کوبیدند که تمام بدنش زرد و کبود شده بود و یارای صحبت را نداشت. روس ها و نوکرانش از نام احمد شاه مسعود آنقدر ترس داشتند که هر احمد شاه مسعود را که می یافتند می زدند و می کوبیدند تا اگر احمد شاه اصلی را به چنگ بیاورند. خداوند می داند که چند احمد شاه را عوضی گرفتند و زدند و شکنجه کردن و شاید هم چند تای را اعدام کرده باشند. تا اگر در بین یکی از این ها احمد شاه مسعود اصلی بوده باشد.» ؛ «... حکومت شیدای بیرک نجیب به خاطر شیر پنجشیر با پنجشیری ها دشمن بود که فقط به خاطر پنجشیری بودن، پنجشیری ها را می گرفت و به زندان می انداخت... (!)». (صفحات ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۶۷ همان اثر یا به واقع خزعلات نامه ای که با زبان لمپن آرایش شده است- تأکید از دُرَبائی).

نویسنده این چرند نامه، یعنی آقای کهگدای، که خود عضو فعال خاد بوده و در داخل زندان به فعالیت های سیاسی - اطلاعاتی (جاسوسی) اشتغال داشت (در زندان پلچرخ، نخست شعله ای ها، که وی را از سالها قبل به مثابه عضو «ضبط احوالات» ارگ شاهی و بعد ها عضو خاد، می شناختند، و متعاقب آن استادان معروف پوهنتون موصوف را، که قبل از زندانی شدن استادان، ایشانرا در ساحه پوهنتون تحت نظر داشت، افشاء کرده بودند)، مستنطقین و شکنجه گران شرف باخته و وطن فروش خاد را خیلی ها احمق و کودن وانمود کرده، که گویا احمد شاه مسعود را از یک زندانی هم نام وی از اهالی پنجشیر، تفکیک و شناسائی نتوانسته، و «هر احمد شاه مسعود را که می یافتند می زدند و می کوبیدند، تا اگر احمد شاه مسعود اصلی را به چنگ بیاورند». **شکنجه گران** **مثال** **قیوم صافی؛ عبدالله «بچه سرور»** باشند قریه اوستاکاران کوهستان مشهور به «عبدالله رقصنده»؛ **حمید شتاب معروف به «حمید کومه کته»؛ امین «دست دراز» معروف به «امین جلاد»** (برادر پرچمی مشهور «فاروق زرد» آمر سیاسی وزارت داخله کارمل)؛ **لطیف شریفی مشهور به «شاگرد مستری»** (که از هر جلادی جلادتر بود)؛ **قاسم مشهور به «قاسم خان عینک»**، یا «قاسم کارتونیک» مدیر قسم سه؛ **غنی پرچمی رئیس عمومی تحقیق؛ داکتر کریم بها رئیس خاد پنج؛ واسع «غفاری»** مدیر قسم سه، بعداً معاون خارنوال اختصاصی انقلابی؛ **نعیم مومند و ده ها مستنطق وجدان کشته و شرف باخته دیگر - که اسمای این وطن فروشان هرزه در نوشته های بعدی از این قلم خواهد آمد-**، طور معروف جنسیت و نوعیت کبوتران را در هوا تشخیص می

کردند، چه برسد به شناخت مسعود که در مدارج و مراتب ده ها بار بالاتر و «والا تر» از آنان، در خدمت سوسیال امپریالیزم روس قرار داشت.

ناشر «کاروان» (شکرالله کهگدای)، که شیپور ژورنالیست بودنش را در هر کجا پف می کند و از به اصطلاح زندانی بودنش می لافد؛ با دیده درآئی «اوسانه» و «سی سانه» ی خود ساخته اش را از چشمدید هایش در زندان، وانمود کرده، آنرا به جای واقعیت می نشاند.

۵ - باز تاب ماهیت اصلی مسعود در نشرات :

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که داوود خان را بر اریکه قدرت رساند، نخستین تکانی بود که همزیستی باهمی و سنتی ملیت ها، اقوام، قبایل، و عشایر کشور را به لرزه درآورد. و پی آمد آن، یعنی کودتای ننگین و خونبار ۷ ثور ۱۳۵۲، که با مجوز و کمک شوروی پیاده شد، اجتماع نسبتاً آرام و مختلط را چنان تکان های شدید و وحشتناکی داد، که در تمامی ابعادش ترک و درزِ هول انگیزی بر داشت. از همپاشی وحدت نسبی ملیت ها و اقوام آغازیدن گرفت. نفاق و شقاق، شقاوت و عداوت، کشت و کشتار، جا گزین آن گردید؛ و از هر ترک و درز قبلی خون فوران زد.

تجاوز ارتش گرسنه شوروی، این ترک و درزِ خونین را هزاران بار چاک و چاکتر و خون افشانتر گردانید. کودتاها و تجاوز ارتش امپریالیسم روس- به واقع امر- علت العلل شد، در نمایش معلول بعدی، یعنی تهاجم «اخوان امریکائی»، (داره های رهن و غارتگر، وطن فروش و مدنیّت بر انداز، قاتل و آدم فروش، قواد و متجاوز به ناموس هموطنان تیر خورده ی ما)؛ و اخوان روسی (داره جمعیت اسلامی، در مرکز آن «شورای نظار»، به سر باندی احمدشاه مسعود- این اجنت پرورش یافته استخبارات وزارت دفاع روسیه G.R.U) به کابل اسارت کشیده در ۸ ثور؛ که ملیت ها و اقوام و عشایرو... کشور را بدآنگونه تسلیخ و قصابی کردند که مثال آنرا تاریخ کشور ما به یاد ندارد ؛ که وحدت نسبی و زیست با همی کلیه باشندگان این سر زمین سوختانده شده را ، آنچنان دچار افتراق و پراکندگی نمودند، که نمونه آنرا نمی توان در شرایط موجود-در هیچ کشور جهان- نشانی کرد.

در تباهی فرهنگ مادی و معنوی و تمام ارزشهای بی مثال تاریخی ما، دستان آغشته به خون دهها هزار هموطن بی گناه و بی دفاع ما، یعنی دستان پلید باند جمعیت اسلامی در مرکزش «شورا نظار» به آمریت مسعود و خلف «بی وفایش» قاسم فهیم (که در ریاست خادشش آمریت تحقیق پست مهمی داشت و از همان ریاست به «شورای نظار» فرستاده شد)، کمتر از حکمتیار، مزاری، سیاف، محقق، خلیلی، ملا عمرو شرکاء نیست . حالا خواهیم دید که نشرات در مورد این قهرمان سنگر دفاع از منافع امپریالیسم روس؛ به چه نتایجی دست یافته اند:

با خواننده تشنه به کشف نیرنگهای استعمار و امپریالیسم در کشور ما، یکجا می رویم به سراغ پانویس رساله **«نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد های K.G.B. در افغانستان»** مؤرخ اکتوبر ۱۹۹۶ (قرار اطلاع نویسنده این رساله بعد از بازنگری مجدد، نوشته اشرا در بار دوم وسیعاً تکثیر و به دسترس خوانندگان خواهد گذاشت). در نخستین زیر نویس رساله فوق الذکر چنین درج شده است:

« بروس ریچارد سن ژورنالیست امریکائی که مقالات او در باره افغانستان از دوازده سال به اینطرف در جراید و مجلات امریکائی به طبع رسیده است و «مجله آئینه افغانستان» نیز آنرا نشر نموده است، بعد از فروپاشی شوروی، وی چندین بار به روسیه رفت و در یکی از سفر هایش یادداشتها و اسناد K.G.B. در باره مناسبات احمد شاه مسعود با روس ها را باخود به امریکا آورد و در یونیورستی «هاروارد» امریکا به انگلیسی ترجمه کرده و برای نشر به دسترس «مجله افغانستان» گذاشت، چنانچه قسمتی از مقالات موصوف در شماره ۲۹ «آئینه افغانستان» (بخش انگلیسی) نشر شد. در قسمت آخر آن (صفحات ۱۶-۱۸ اصل راپور مورخ ۱۳ اپریل ۱۹۹۲) چنین آمده است:

" پل بالای دریای پنج که در اشکاشم در سرحد افغانستان به شوروی جریان دارد بدون شبهه حیثیت طفل مولود تصورات نظامی شوروی را دارد... این پل در اخیر سال ۱۹۷۹ ساخته شد، سپاه قومندان احمد شاه مسعود دفعه‌ای صلح را با این پل آورد. عنوان صفحه ۱۷ تعداد کثیری اسیران جنگی شوروی در سپاه مسعود خدمت می کنند و یک نفر از بادیگارد های شخص مسعود عسکر بیست از اوکراین شوروی بلوک مشر سابق قوای هوایی که اکنون «مسلمان» شده است، در رابطه مسعود با K.G.B. اسناد و فکت هایی زیادی در اخبار و جراید منتشر شده؛ به مثل... "

۶- مروری بر مجله آئینه، کتاب غوربندی، مصاحبه شکورزاده و ...

مجله آئینه افغانستان (شماره ۴۵ مورخه ۱۹۹۵، صفحات ۴۵ و ۴۶) در باره «مسعود بزرگ» مطلبی دارد، که در ذیل توجه تانرا به آن جلب مینمایم:

" جهانگرد خبر چین ما... از اروپا... خبری با خود آورده است که... وی گفت: این اخبار که فعلا از جوش افتاده، ولی مزه خود را هنوز حفظ کرده است، من از دهن یک کمونیست کابلی بیرون کشیدم که می گفت: خلاصه معلومات خودش را توأم با آنچه از ملاقات با یک جنرال روسی در مسکو اخذ کرده است، ارائه میدهد. جنرال روسی به کمونیست شکست خورده کابلی اظهار نمود: ما احمد شاه مسعود را نه تنها از بین نمی بردیم؛ بلکه او را تقویه هم می کردیم، زیرا وی نفر خود ما بود و پلان دوم این بود که اگر نجیب سقوط کند، مسعود جایش را پر نماید. پس اینهمه جنگها برای چه بود؟- در حقیقت ما با دار و دسته حکمتیار که خیلی متعصب و کهنه خیال و بسیار جاه طلب و انتقامجو است در سطح کشور می جنگیدیم ولی با مسعود جنگهای تاکتیکی داشتیم تا شخصیت او به حیث یک قومندان سر سخت بیشتر تبارز کند (منظورش از جنگ های تاکتیکی، مانور هائیست که هدفش بر انداختن حریف نباشد) ما پذیرفته بودیم که احمدشاه مسعود با عده زیادی از کار مندان امنیت دولتی رابطه غیر مستقیم ایجاد نماید. تمام راپور هائیکه توسط اعضای خاد به ریاست هفت تسلیم داده می شد، به معاون اول ریاست امنیت دولتی که از اهالی پنجشیر بود (برادر فرید مزدک عضو بیروی سیاسی رئیس سازمان جوانان، معاون حزب وطن) تسلیم داده می شد و او وظیفه داشت که این راپور ها را تلف کند... به یاد دارید که داکتر منوکی منگل، کارمند امنیت دولتی که یکی از دوستان نجیب بود، به دستور ما به پنجشیر اعزام شد تا با مسعود و رفقایش کمک کند، ولی ظاهراً اعلام گردید که وی توسط مسعود گروگان گرفته شده است. مدتی بعد دولت کابل منوکی منگل را به کمک شوروی آزاد نمود و ما به همین بهانه، پول گزافی به مسعود فرستادیم. دهها کارمند مهم وزارت امنیت دولتی گاهگاهی به همین شیوه توسط مسعود گروگان گرفته می شدند. عبدالحمید محتاط K.G.B. معلوم الحال (معاون

رئیس جمهور) عضو ارتباطی بود، که به وسیله او با احمد شاه مسعود تماس به عمل می آمد. باری (در سال ۱۹۹۱) به وی وظیفه داده شد تا با طیاره مخصوص نزد مسعود برود و ضمن ملاقات به وی اطمینان دهد که فعلاً کرسی وزارت دفاع برای وی محفوظ است. احمد شاه مسعود در ختم ملاقات و هنگام وداع، جعبه ظرفی را به محتاط اهداء کرد که محتوی حمایل گردن زمرد بود و میلیون ها افغانی ارزش داشت. مسعود برایش گفته بود: «این تحفه ناچیز را از طرف من به ینگه ام بدهید.» (ینگه اش یعنی خانم عبدالحمید محتاط!). روی همین ارتباط بود که بعد از سقوط نجیب، اعضای خاد (به استثنای پشتون ها) به خدمت مسعود قرار گرفتند (حرفهائی هم در همین مورد به قلم آقای برزین در شماره ماه می و جون سال ۱۹۹۳ جریده مجاهد ولس، تحت نام «دست K.G.B. در درون خورجین جمعیت درمانده» منتشر شده است) بعد از سقوط نجیب، حکومت بدون جنجال به دست مسعود افتاد و طوریکه شاهد بودیم، متعاقباً وی به حیث وزیر دفاع تعیین شد. همانگاه یک تن از ژورنالیستان تاجکستان در نخستین مصاحبه با احمد شاه مسعود گفت: «اطلا ع داریم که شما با یکعه از جنرالان روسی ارتباط داشتید.» مسعود اعتراف کرد: «... بلی ... آنان معلومات بیشتری به من می دادند!» (این اعتراف رسماً از طریق تلویزیون افغانستان منتشر گردید). شاید آقای مسعود تصور می کرده است که این اعتراف صریح، ذهنیتی را تولید خواهد کرد که گویا (حتی) جنرالان روسی اجنت و سر سپرده و جاسوس او بوده اند! عجب زمانه ایست! ناگفته نباید رفت که جمعیت مربوط به مسعود، به نام «زاغ سفید» نامیده می شد. "

بر جمله ای از متن فوق مبنی بر: «... روی همین ارتباطات بود که بعد از سقوط نجیب، اکثر اعضای خاد (به استثنای پشتونها) به خدمت مسعود قرار گرفتند»؛ می با پست درنگ کرد.

«برزین» در مورد انتقال اعضای خاد به داخل جمعیت ربانی - مسعود (از آغازین روز های تشکل این باند منفور) به وضاحت روشنی انداخته است.

این قلم، نیز بر این واقعیت تأکید می ورزد که نیروی های مخفی خاد (همچنان تشکیلات ماقبل آن)، در یک جنگی بی رحمانه و پنهانی، نه تنها به درون جمعیت اسلامی؛ بلکه (بدون استثنا) به داخل سایر تشکیلات ضد شوروی، از همان اوایل تشکل آنها، توسط K.G.B. و G.R.U.، انتقال داده شدند. هر گاه جریان انتقال؛ کند و یا تند می بود؛ ولی توقفی در آن به مشاهده نمی رسید.

قبل از پروسه «مصالحه ملی»، سوسیال امپریالیزم روس بیشترین نیروی های مخفی و نیمه مخفی، یعنی مزدوران خادی و غیر خادی اشرا بر مبنای تعلقات ملیتی، قومی، زبانی، منطقه ای و ...، تقسیم بندی نموده، آنان را از طریق کانالهای قبلاً ساخته شده به داخل احزاب، تنظیم ها، سازمانها و ...؛ فرستاد. اعضای پشتون تبار خاد، عمدتاً به داخل حزب اسلامی حکمتیار خون آشام و باند سیاف و جدان فروخته و ...، جابه جا شدند؛ همانطوری که نیروی های خاد، سازمان داده شده توسط سلطانعلی کشتمند و برادرش اسد الله کشتمند و ...، در درون باند وحدت، یعنی در پهلوی وحدتی های وابسته به «واواک» جمهوری اسلامی ایران خزیدند. و خادی های ازبک زبان افغانستان همراه با ازبک های فرستاده شده از ازبکستان - که زیر پوشش ازبک های افغان درخاد و در زندان های دولت دست نشانده و سایر نهاد های وابسته به آن فعالیت می نمودند - در زیر نظارت عبدالحکیم شرعی، بعداً در زیر دامن خونین قصاب مشهور دوستم و شرکای پرچمی و غیر پرچمی اش؛ موضع گرفتند.

به قسمتی از **«نگاهی مختصر به پاره ای از عملکرد های K.G.B. در افغانستان»**، در همین رابطه توجه کنیم:

«اساساً سوسیال امپریالیزم روس از اوایل تشکل «حزب دموکراتیک خلق» سر سیرده ترین اعضای کمیته مرکزی را که منصوب به ملیت ها و اقوام مختلف کشور بودند، توظیف کرده بود، که مزید بر جلب و جذب افراد

از ملیت ها و اقوام مختلف کشور، در حوزه های تحت پرورش و آموزش خود شان و یا سایر مسؤولین حزب، فقط افراد قابل اعتماد از ملیت ها و اقوام منصوبه خود شانرا- مجزا از حیطه دید سایر اعضای حزب، حتی اعضای بیرونی سیاسی، به طور کاملاً سری و مخفی سازماندهی نموده، و گذارش فعالیت های استخباراتی- سیاسی آنانرا صرفاً به اعضای رابط خود، که عناصری به ظاهر عادی و اغلباً غیر حزبی بودند؛ بدهند... شماری از این افراد دسته بندی شده، بعد از تجاوز شوروی به کشور، بدنه اصلی خاد را ساختند...».

باید تذکار داد که امپریالیزم روس در جابه جایی نیرو هایش به داخل تشکیلات فوق بر مبنای وجوه مشترک انتیکی، زبانی و منطقه ئی - بنا بر علل سیاسی - از همگونسازی مطلق این نیرو ها خوداری می نمود، و شماری از اجنت های؛ مثلاً دری زبانانش را به داخل تشکیلات پشتو زبانان و عکس آن می فرستاد؛ به مثل آن پیلوت پشتون تباری که در رابطه جمعیت اسلامی در سال ۱۳۵۹ «گرفتار» شده بود (که در بخش جمعیت اسلامی به آن اشاره شد) و یا آقای «مجبور» پشتون تبار، پیلوت تحصیلکرده در شوروی، و یکی از صاحب منصبان بلند رتبه وزارت داخله گلاب زوی در درون باند ربانی - مسعود فعالیت مینمود (موصوف بعداً در همین رابطه «محکوم» به ۲۰ سال زندان گردید)، و یا آقای میر انجام الدین، دری زبان، صاحب منصب، پیلوت تحصیلکرده در شوروی (نامبرده در زندان پلچرخ «بلاک... منزل اول» می گفت: «من دارای تجربه یک هزار ساعت پرواز تمرینی در طیاره جیت جنگی» Make 21 « هستم...»)، موصوف دو بار در دوره ریاست جمهوری داوود خان در زندان دهمزنگ «محبوس» شده بود. و بار سوم توسط دولت تره کی - امین قید شد. بار چهارم به خاطر عضویت فعالش در باند رسول سیاف «محکوم» به ۲۰ سال حبس گردید. وی بعد از هشت ثور منحوس، فرد قدرتمندی شد در «دولت» آدمکشان حرفه ئی «اخوان» (بنیادگرایان).

کاوش و پژوهش این قلم در زمینه، بر فعل و انفعالات سیاسی استخباراتی (سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و...) درون زندان «پلچرخ» (این محراق بسیار متراکم سیاسی- استخباراتی و اجتماع متشکل از زندانیان منصوب به تمامی ملیت ها و اقوام کشور، به شمول جواسیس خارجی) استوار می باشد که این خود بازتابی بوده از رخداد های نظامی - سیاسی - استخباراتی داخل و خارج کشور در آن ایام. خوب است در همین رابطه به گذارش مجله Diplomat شماره ۳۸ - عقرب ۱۳۷۳-۱۹۹۴ مندرجه شماره ۳۸ مجله «پیام زن» صفحه ۳۰ توجه نمائیم: «تمام شعبه پنج خاد به حزب اسلامی حکمتیار پیوست، نیروی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که به حکمتیار پیوسته بود اورا در یورش به کابل کمک می نمود».

حال به راست و دروغ جنرال عظیمی در کتابش («اردو و سیاست» صفحه ۵۶۷) توجه کنیم:

«نجیب الله گفت که من خبر دارم که عبدالحمید محتاط، کاویانی و مزدک با احمد شاه مسعود ارتباط دارند»؛ «امر سیاسی گارنیزون کابل تورن جنرال امیر محمد از سالها قبل با مسعود رابطه داشت و ما از این موضوع بی اطلاع بودیم همانطوری که نمی دانستیم دوکتور عبدالله مسؤول سیاسی و سخنگوی مسعود برادر جنرال لطیف خود مان است». (!؟)

گفته اخیر جنرال عظیمی در مورد به اصطلاح عدم آگاهی نجیب الله از ارتباط امیر محمد و لطیف، جنرالهای بلند پایه وی با «مسعود قهرمان» و عبدالله- که غرض مشوب ساختن ذهنیت کاوشگران مسائل امور سیاسی افغانستان درج کتابش گردیده- مورد قبول این قلم نیست؛ زیرا که نجیب خود یکی از اساسی ترین سیخ های بافت K.G.B. در این مناسبات بسیار مغلق، پیچیده و درهم تنیده بود، و ی از روابط مخفیانه همپالکی اش یعنی مسعود با G.R.U. و نفوذش به درون «نهضت جوانان مسلمان» (در آن سال هائی که مسعود ظاهراً محصل فاکولته

انجیری بود...) نیز اطلاع داشت. مغز متفکر خاد (این پرورش یافته مشهور ترین « ضبط احوالات» ی دربار ، یعنی پدرش **اختر محمد احمد زی** که از طرفداران سردار **داوود** بوده، و در هر دو دوره-صدارت و جمهوریت داوودخان-، در نقش وکیل التجار افغانی مقیم پاکستان به کار و بار استخبارات در آنکشور به نفع روسها اشتغال داشت)، نمی توانست که از مجموع روابط اعضای بلند مرتبه حزبش با مسعود؛ با خبر نباشد.

جلاد بسیار زیرک و محیل خاد، فقط از پیاده کردن مرحله نخست پلان ستراتیژیک نظامی شوروی توسط هم مسلکش (مسعود)، آگاهی کامل داشت، یعنی می دانست که ستراتیژیست های نظامی روس، مسعود را منحیث دیده بان و محافظ مناطق مهم سوق الجیشی افغانستان؛ همینطور غرض سرکوب نیروی های رزمنده جنگ مقاومت و بسا مسایل مهم سیاسی ، استخباراتی؛ گمارده است.

نجیب؛ اما به فاز دوم این پلان توجه نکرده بود، که روزی خودش برای استعمار روس بی مصرف و بی ارزش خواهد شد و به جایش («رهبر افسانه ئی»)، یا به گفته عزام («بهتر از ناپلیون») در نقش یک «انقلابی مسلمان و ضد الحاد شوروی» خواهد نشست . **غوربندی در اثرش «نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان» (صفحه ۱۲۲) مینویسد:**

« فرید احمد مزدک از تریبون عالیترین مقام حزبی به صورت سازمانیافته در این شبکه کار میکرد (شبکه ضد نجیب) و تمام راپور های فوق العاده محرم نظامی را توسط برادر خود یار محمد و راپور های ملکی را خودش طبقه بندی نموده به صورت منظم به دسترس احمد شاه مسعود می گذاشت».

غوربندی از طریق تلیفون از مزدک می پرسد: « از نقش خود که در سقوط نجیب الله و حاکمیت حزب داشته اید، چه پاداشتی گرفته اید؟»، مزدک با بیشرمی، می گوید: «من منکر نقش خود در سقوط نجیب الله نیستم چون مخالف وی بودم این کار را کردم» .

به این نمی پردازم، که چرا مزدک این اجنت معلوم الحال K.G.B. از تصمیم آمرین روسی اش در به اصطلاح سقوط نجیب، دم نزده، به جای آن، نقش خود را در «سقوط» جلاد خاد و رئیس دولت پوشالی («مخالفت سیاسی») وانمود کرده است؛ ولی به نکته مهمی که غوربندی در صفحه ۱۱۶ کتابش، روی آن تمرکز کرده؛ مختصراً خواهم پرداخت.

غوربندی در تشکیل گنگره حزب منصوبه اش، «پنج نیروی متشکله» ی آنرا یاد آوری نموده است. اینک سه نیروی متشکله گنگره حزب منفورش را، که در متن آن مسائلی نهفته است، در زیر با هم یکجا مطالعه می نمائیم:

۱- تشکیلات مخفی محمود بریالی اهداف و سازمان های کاملاً جداگانه ای داشت و پابند کدام دستور و فیصله نجیب الله نبود (نقل به مفهوم).

۲- « نیروی دیگری که در داخل حزب (حزبک) جداگانه ساخته بود مربوط به نجم الدین کاویانی و فرید احمد مزدک بود. ایشان اعضای مخفی جمعیت اسلامی و مربوط به شاخه «شورای نظار» آن بودند . نقش خائنانانه ایشان در سقوط حاکمیت حزبی به کسی پوشیده نیست ». (به این پیکره قبلاً هم اشاره شده است)

۳- « نیروی سوم مربوط به آقای کشتمند گرداننده کنگره بیروکراتان فاسد وابسته به وی بود. کشتمند زمانی که بعد از دوره دوم حکومت برطرف گردید، از حزب و دفتر سیاسی آن استعفا داده شرمسارانه گفت به حزب وحدت تعلق فکری دارم برای تحکیم آن سعی نموده و ائتلاف شمال را بر حق میدانم. » (تاکید از دُرَبائی است).

غوربندی، که یک تن از اعضای مهم کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق» بود، با خشم و نفرت دو راز مهم را از عمق قضایا درون حزبش بیرون کشیده است، یعنی نجم الدین کاویانی و مزدک به طور سری در

تشکیل «شورای نظار» به مسعود یاری می‌رسانند و عضویت شانرا به آن نهاد، به خود تبریک و تهنیت می‌گویند.

این عمل، نیز نمایانگر آن است که شوروی به گونه کاملاً سری و پوشیده، بخشهای بسیار حساس و مهم نهاد های سیاسی، بویژه اطلاعاتی، قسماً نظامی (اعم از ملیشه «حزب دموکراتیک خلق») را از چهار چوب آن حزب خارج ساخته، آنها را در قالب «شورای نظار» قرار داده، و به تبعیت از «پارتیزان مسعود»؛ فرمان می‌دهد. در تبیین نیروی سومی، این مفهوم شفافیت یافته، که سلطانه‌ی کشتمند نیز بر مبنای همین پروژه استحاله نیرو ها (پیوست اعضای رهبری «حزب دموکراتیک خلق» به «حزب اسلامی» حکمتیار؛ جمعیت اسلامی ربانی - مسعود؛ «حزب وحدت اسلامی» مزاری - محقق - خلیلی و باند سیاف و امثال آنها)، در چوکات «ائتلاف شمال»، رهبری «مسعودبزرگ» را- که در آینده نزدیک به مثابه صور اسلامی دولت دست‌نشانده در نظر گرفته شده بود- مورد تأیید قرار می‌دهد. و به داخل «حزب وحدت»، که سال ها قبل شماری خادیه‌ها از مثلث برادرش، اسدالله کشتمند رئیس‌خاد...، و جواسیس کاملاً مخفی و تربیه شده خودش در آن حزب نفوذ نموده و جا به جا شده بودند؛ «شرمسارانه» می‌خزد. همانطوری که گلم جمع دوستم، این فرد مورد اعتماد جنرالهای وزارت دفاع شوروی، صراحی اطاعت از نجیب را به سنگ اسلامی می‌کوبد و از جانب اجنت قدیمی و چند بعدی (صبغت الله مجددی) به درجه «خالد بن ولید» و...، ارتقای مقام می‌یابد. به حج می‌رود، و با آب زمزم «غسل تعمید» می‌گیرد. و یا جنرال «تنی» که با تمام نکبت و گندش، (ظاهراً) خود را زنگ پای حکمتیاری عار می‌سازد، تا در رقص کودتائی امیر حزب اسلامی علیه جلال‌خاد، شرنگ و ترنگی از وی نیز به گوشها برسد.

چنانکه در بحث قبلی نیز به این نکته مهم اشاره شد، که اکثریت اعضای کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق»؛ مثل پنجشیری، کشتمند، محمود بریالی، نورمحمدنور، بعد ها گلاب زوی، فرید مزدک و سایر هم‌ردیفانشان (به علاوه بیشترین تعداد جذبی هایشان که به طور علنی از جانب آنان به مسئولین بالائی حزب معرفی میشد)، هر یک از خود شبکه جاسوسی کاملاً مخفی- که متشکل از اشخاص مورد اطمینان، وابستگان و اقوام بسیار قابل اعتماد شان بود- داشتند. شماری از مجموع اعضای شبکه جاسوسی منصوبه هر یک، همانند آنده از اعضای «حزب دموکراتیک خلق»، که سالها قبل در «ضبط احوالات» و در تمامی نهاد های سیاسی ضد شوروی نفوذ کرده بودند، بعد از ۶ جدی در ساختار (بدنه اصلی) خاد نیز مثل سایر اعضای حزب سهم گرفتند.

مطابق دستور روسها، اهرم مجموعی قدرت شبکه مخفی آنده از سرسپرده ترین و مطمئنترین اعضای مرکز؛ در دست خود همان عضو بود. با مثالی در زمینه، موضوع را وضاحت بیشتر میدهم: نور محمد نور با یکن از مقتدرترین مشاورین روسی، تصمیم می‌گیرند به پول هنگفتی دست یابند. نور پنج تن از اعضای جوان شبکه مخفی اشرا (که عضو خاد نیز بودند و داکتر نجیب از رابطه شان با وی کدام اطلاعی نداشت) توظیف می‌کند، تا پولهای تاجران سرای تایر و چای فروشی مقابل «مسجد پل خشتی» را به اصطلاح مصادره کنند. (چهار تن اعضای این شبکه فارغ التحصیل پوهنتون بودند)، اینها با استفاده از عضویت شان در خاد، میلیونها افغانی نقد، چک و اسعار خارجی دکانهای چای فروشی آن سرای بزرگ و معروف را، که به خاطر روز های عید... مسدود شده بود، طی سه شب و سه روز - اقامت در آن سرای - سرقت نمودند. مطابق پلان مطروح یک تن از اینها با قسمتی از پولهای دست داشته (البته غرض کارو بار جاسوسی) به پاکستان «فرار» نمود، تا از آنجا به کدام کشور غربی «پناهنده» گردد. سایرین، یعنی مجید از کارته پروان، حشمت از شهرنو (مشهور به «حشمت خوبان»)، جوان چهارمی از اهالی کابل به نام زلمی و فرد پنجمی که وی نیز «زلمی قندهاری» نامیده می‌شد، بدون استیذان

جلاد خاد داکتر نجیب مبادرت به عمل سرقت نمودند. اینها توسط خاد گرفتار و هر یک محکوم به ۲۰ سال زندان شدند. افراد این شبکه در زندان نیز به فعالیت های استخباراتی و سیاسی مشغول بودند. و آتش افتراق بین زندانیان منسوب به ملیت ها و اقوام و...، کشور را دامن میزدند.

غوربندی در صفحه ۱۲۳ کتابش، نوشته است: «به هر صورت در حالیکه بودن شک هوس انتقامگیری و قدرت طلبی برای کارمل-بریالی و علایق دیوانه وار انتیکی برای کالویانی و مزدک انگیزه های نیرومندی بوده؛ اما سر اصلی نخ به دست روسها بود، که به نام حفظ ساحه نفوذ و حمایت از منافع خود تصمیم گرفته بودند تانجیب الله را سقوط دهند. به این منظور عوامل و اجنت های خود را به کار انداختند.»

در رابطه با انتقال قدرت از جلاّد خاد نجیب الله-که زیر عنوان «سقوط» از صحنه کشیده شد - به «ائتلاف شمال» ی که اجزای متشکله آن به سر باندی مسعود با هزار تسمه به امپریالیزم شوروی وصل بود (و شکل گیری مخفیانه آن از مدتها قبل، به دستور روسها و ذریعه تعدادی از اعضای کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق»، مانند مزدک و محمود بریالی و امثال شان انجام یافته بود) یک تن از اعضای مهم کمیته مرکزی این حزب، یعنی فقیر محمد ودان، در صفحه ۸۶ اثرش «دشنه های سرخ» می نویسد: «...مگر توطئه (توطئه علیه نجیب الله) ادامه یافت. عامل دیگر فعال در امر سازماندهی توطئه رئیس اداره اطلاعاتی شهر دوشنبه به نام حارث شاه بود. موصوف قبلاً در ریاست امنیت دولتی (خاد) ولایت بلخ به حیث مشاور کار می نمود. و با کادر های ملکی و نظامی ولایات شمال افغانستان شناخت کامل داشت او که به زبان فارسی تاجیکی حرف میزد عضو ارتباطی با سران ائتلاف شمال محسوب میگردید.» (تکیه- ثربابانی)

با خوانندگان گرامی در میان می گذارم که، اگر جنرال عظیمی در این قسمت چیزهائی نوشته و یا غور بندی بنابر کشمکش های درون حزب شان، در تحلیل هایش سایه روشن هائی از روابط «ناپلیون مسعود» را با شوروی افشاء و بر آن تأکید کرده است. و یا فقیر محمد ودان در همین رابطه مسایلی را روشن ساخته است. نقل قول از این سه تن اعضای برجسته و بسیار مهم حزب (اولی قاتل مستقیم هزاران تن مبارز جنگ مقاومت، و دومی که در تمامی جنایات و کشتار دولت تره کی - امین سهیم بوده، و سومی از یاران بسیار نزدیک جلاّد خاد و رئیس دولت پوشالی بوده است)، بدان معنی نباید تلقی گردد، که مجموع نوشتار های اینان مورد تائید این قلم می باشد. همچون نوشتار ها می باید به نقد کشیده شوند. و منتقدان ابداً اجازه ندهند که اینان، قبح را از قباححت بردارند و قباححت را خصلت عام بخشیده آنرا طبیعی وانمود سازند؛ چنانکه جاسوس های شوروی سابق-که هم اکنون زنجیر قلاده شان به دست دولت فعلی امپریالیزم روسیه می باشد- اعم از خادی ها و سایر عناصر مربوط به شبکه های استخباراتی روس؛ جاسوسی شان را یک عمل «انقلابی» می خوانند.

به مصاحبه میرزا شکور زاده نویسنده تاجک با «مسعودقهرمان»، که درج روزنامه اطلاعات چاپ تهران مورخ ۱۳۷۵/۱۰/۱۰، و در صفحه ۳۶۵ «مرد استوار و امید وار به افقهای دور» نیز چاپ شده است، در زیر توجه نمائیم:

سؤال شکور زاده از مسعود: "منظور من این است که خاطره کدام یک از درگیریها با دشمن در ذهنتان بیش از دیگر خاطرات، برجسته می نماید، خاطره ای ضربه مهلک به دشمن؟".

مسعود: که می خواهد سر و صدایش بیشتر در تاجکستان و ایران بیچد، به لاف و پتاق پرداخته، ناخود آگاه خودش را رسوا نموده؛ می فرماید: " ... (شوروی ها) شمار وسیعی از نیرو های خود را وارد منطقه کردند و این یکی از عملیات بسیار مشهور شوروی ها بود که فکر می کردند که با این تهاجم سنجیده شده همه چیز را تمام

خواهند کرد. من پیش از آغاز این عملیات یعنی بیست روز قبل از آغاز حمله از برنامه آنها مطلع شدم و اطلاعات این حمله از مرکز فرماندهی قوای شوروی به دستم رسید. جالب این است که بخش زیاد از اطلاعات را از جنرال های ارتش سرخ می گرفتم و این اطلاعات را نه در برابر پول ؛ بلکه از طریق جنرال هایی که از ملیت های مختلف بوده و از شوروی ها بیزار بودند دریافت میکردیم [آیا بیزاری، نفرت و انزجار این جنرالها از رژیم شان آنقدر بیحد و غیر قابل تحمل شده بود که؛ حتی به فرزندان و تازه جوانان، از ملیت های خودشان هم، که شامل اردوی شوروی بوده و به ضد رزمندگان نیروهای مقاومت ما می جنگیدند، رحم نکرده، آنانرا زیر تیغ «غازی مسعود» قرار میدادند ؟! - «بچه آ مُک شاخ دروغت بشکند» - دربابائی] . اطلاعاتی که ما را حتی از کوچکترین مسایل با خیر می ساخت... جاسوس های دو جانبه ای که ما داشتیم از آنها به خوبی استفاده می کردیم.. " .

حال توجه شما خوانندگان گرامی را به همزبانی و همسوئی تورن جنرال «الکساندر لیاخفسکی» نویسنده کتاب «توفان در افغانستان» با مسعود - که وی را دارای قدرت استخبارتی همتر از شوروی وانمود می کند- جلب می نمایم: تورن جنرال مذکور، بعد از اینکه به تضاد میان K.G.B. و G.R.U در کشورش اشاره می نماید، می نویسد : " ... نماینده استخبارات نظامی (سرهنگ دوم اناتولی. ت) متهم به همدستی با احمد شاه مسعود گردید، او را به مسکو فرا خوانده ، از نیروی مسلح شوروی بیرون راندند مگر چندی بعد با اعلام مشی مصالحه ملی در افغانستان، پیشنهاد کردند، بار دیگر به افغانستان آمده، به اجرای وظایف خود پرداخته کارا با مسعود ادامه بدهد. مگر او از انجام این کار خوداری کرد." (درج صفحات ۹۷ و ۹۹ «توفان در افغانستان» و صفحه ۱۰۱ «احمد شاه مسعود» از آقای رحیمی).

بررسی نوشته جنرال «لیاخفسکی»، در مورد آن صاحب منصب شدیداً اهانت شده و از قوای مسلح شوروی اخراج گردیده را به خوانندگان با درایت می گذارم.

سایر نظامیان بلند رتبه روسی، در رابطه به «همکاری» جنرالها و صاحب منصبان اردوی آنکشور با مسعود، تلویحاً اشاراتی دارند ؛ مگر جنرال «لیاخفسکی» بر جاسوسی کردن صاحب منصبان اردوی روسیه برای «مسعود قهرمان»-منتها با کاربرد کلمه آبرومندتر («همکاری»)-با وضاحت مُهر تأیید می زند، تا نازدانه G.R.U رادر آینده، از زبان اجنت های کشورش؛ چون کهگدای ها، برای مردم افغانستان « بابای آزادی افغانستان » ؛ «تاج آزادی افغانستان» ؛ « رهبر استوار قامت » ؛ « کوه بابا » و... ، بسازند.

بر پاسخ رهبر دروغ گویان جهان «مسعودکج کلاه»، به شکور زاده نمی توان بی تبصره گذشت .

در جریان جنگ های جهانی اول و دوم به خصوص جنگ جهانی دوم، دو جهت متخاصم جنگ (متفقین از یکطرف، و کشور های محور از جانب دیگر) دارای نظامات متکامل دولتی و امکانات وسیع مالی و تکنولوژی پیشرفته اسلحه سازی و اطلاعات بودند؛ همچنان سیستم ها و شبکه های اطلاعات و ضد اطلاعات راجا پیشینه چند قرن تجربیات عظیم جاسوسی - در اختیار داشتند، متکی بر همین داشته ها از کانالهای نهانی اطلاعاتی و بستر های نامرئی استخباراتی، که قبلاً تدارک دیده بودند، و یا بعداً مطابق نیازمندیهای شرایط نوین اقتصادی، نظامی، استخباراتی، آن را مهیا ساخته بودند؛ به ضد همدیگر عمل می کردند.

این کشور ها با پذیرش تهلکه و اقتضاحات سیاسی- که در بدترین شکل آن، اغلباً منجر به قطع مناسبات دیپلماتیک میان طرفین در گیر جنگ مخفیانه تشکیلاتی میگردد- اجنت های کارگشته و آزموده شانرا در درون نهاد

های مخفی یکدیگر می فرستادند، تا اگر از طرح ها و پلان های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... طرف مقابل آگاه گردند.

حالا که فرمانده ولسوالی پنجشیر «قهرمان مسعود» در حلقهٔ لافوکان کشور وجود ندارد، از سر داره بعدی وی یعنی **فہیم خادیسٹ** و دانه خور امپریالیزم متجاوز امریکا، باید پرسید، که مسعود در نبود چنین دولتی- که شایعترین نکات آن در بالا تذکار یافت- از کدام تأسیسات و امکانات دیگر در ولسوالی پنجشیر استفاده می نمود که جاسوسان خود را در داخل شوروی (آنهم در درون قشله های عسکری) اعزام می کرد، و جنرالهای مهم ارتش سرخ را وادار به جاسوسی برای «شورای نظار»، و به ضد کشور خودشان می نمود، تا به مردم و نظام خود خیانت کنند و سینهٔ فرزندان شان را آماج گلوله های افراد مسعود بسازند، تا مانع تلفات نیروی خادی - جهادی وی گردند(!)، مسلماً، استثناء میتواند وجود داشته باشد ؛ مگر نه در رابطهٔ جاسوسی جنرالها شوروی برای مسعود .

بگذار به این دروغ پردازی های خنده آور قافله سالار جهاد دورغین، **میرزا شکور زاده** ها، **سردوکوف** ها، **برنارد هانری** ها، **لویی** ها، **چنگیز پهلوان** ها، **رضا دقتی** ها، **سپانلوها** و سایر جاسوسان و هوادار ساخته شدگان داخلی و خارجی خود غرض مسعود، به خاطر فریب مردم ما، در حیرت و شگفتی کذائی خویش فرو روند؛ اما مردم را نمی توان با اینهمه، های و هوی تبلیغاتی و مداحی، با شیوه ادبیات «حقیقت انقلاب ثور» ی ؛ ادا و اطوار دراماتیک و شعبده بازی های قلمی و زبان بازی های رادیونی؛ اغفال کرد.

۷- داکتر نجیب، زندانی یا مصاحب احمدشاه مسعود:

در زیر عنوان «**داکتر نجیب، زندانی یا مصاحب احمد شاه مسعود**» (مندرجه شماره ۴۴ میزان ۱۳۷۵ سپتمبر ۱۹۶۶ مجله «پیام زن» نشریه «راوا») که بریده «فرانسپرس» در باره مسعود نیز در آن منعکس گردیده ؛ چنین می خوانیم:

"از همان اولین روز ها که با قدم پر فاجعه بنیاد گریان، خون کابل ریخت و کشور به قلمرو های متعدد تحت سلطه جنایتبار جهادیه تقسیم گشت و قانون جنگل بر آن سایه افگند، برای همه جالب بود که بنیادگرایان رنگارنگ و به خصوص آنانی که کابل را در چنگ داشتند با داکتر نجیب خاین چه خواهند کرد. طبعاً همه حدس می زدند که یکی از اولین کسانی که به سزای جنایاتش خواهد رسید او است. اما خام بودن این حدس که از عدم شناخت کافی ماهیت بنیادگرایان مایه می گرفت، به زودی اثبات گردید و مردم فهمیدند که خیانت کاران جهادی فقط تا آنجا و آن زمان در باره اسلام و زدن و بستن و کشتن پرچمی ها و خلقی ها کف بر دهان می آرند که منافع سیاسی شان اقتضا کند؛ فهمیدند که اسلام برای این فاشیست ها صرفاً و سیله ایست جهت کسب قدرت سیاسی، چیزی که حاضرند در راهش به هر گونه قران خوری، سازشکاری و زیر پا کردن ابتدائی ترین اصول دین تن در دهند.

برخورد آنان با داکتر نجیب بهترین گواه ادعای فوق است: بیش از ۵۰ هزار نفر در کابل در خون غلتیدند ولی بینی نجیب خان خون نشد و در اوج ارج و مرج، تا میدان هوائی رفت و از آنجا هم صحیح و سلامت به جای انتخابات (نماینده ملی متحد در کابل) برگردانده شد؛ کابل سوخت و غریبال شد اما به پناهگاه نجیب خان آسیبی نرسید که نرسید؛ تمام مناطق کابل بین تبهکاران دست به دست گشت اما پناهگاه دیو خاد از اول تا آخر در دست «استاد» و احمد شاه مسعود باقی ماند؛ تا در جریان سگ جنگی ها علیه هر کدام از «امیران» و امیرچه ها دهها

سوء قصد صورت گرفت اما حیات وی لحظه ای مورد تهدید واقع نشد؛ مردم کابل چهار سال است که از فرط قیمتی و قحطی دهشتناک کودکان شان را می فروشند، خودکشی می کنند و جان می دهند اما برای نجیب خاد و یارانش از خارج غذا و دوا می آورند؛ خاینان جهادی فلم ها و سینما ها و کتابخانه ها و کتاب فروشی ها را سوزاندند اما برای او هر گونه فلم و کتاب را که میل کند مهیا می سازند؛ رهزنان جهادی هر چه نام و نشانی از تلفون و مخابرات بود، زدند و یا نابود کردند اما برای جاسوس کارگشته K.G.B. تلفون ماهواره ئی تدارک دیدند تا هر روز با عیال و دوستانش در سراسر دنیا در تماس باشد؛ بالاخره راکت های گلبدین خاین هم هر جا اصابت می کردند به استثنای محل زندگی وی. و فقط یک «غفلت» طالبان کافیسست که جلاد به ظاهر اسیر روزی همانند «بچه» فلم هندی توسط هلی کوپتری از محل اقامتش به میدان هوایی کابل و از آنجا مستقیماً به دهلی یا تاشکند انتقال یابد!

اما اینها هیچ تعجبی ندارد. زیرا که هر کدام از امیرک ها می خواستند نجیب را منحیث سوگلی از آن خود داشته باشند تا غیر از وجه المصالحه قرار دادن های او، از تجاربتش در «دولتمداری»، حتی مسایل «ذات البینی»، «بین الافغانی»، «مسایل بین المللی» و از این قبیل استفاده کنند.

این را تنها ما نمی گوئیم. بوی روابط «برادران»، اسلامی و جهادی سر قصاب خاد با «رهبران» جهادی آنقدر بالا گرفت که فرانسپرس-که در جانبداری از استاد و احمد شاه مسعود معروف است نیز ضمن گزارشی در ۲۲ می ۱۹۹۶ نوشت:

"نجیب الله ۴۹ ساله پشت دیوار های بلند کانکریتی و تحت مراقبت پولیس سری مخوف خاد که در گذشته خودش ریاست آنرا داشت به سر می برد. وضع او از نظر جسمی و روحی خوب است. نجیب الله که یاور، یک وزیرش و اسحق توخی را با خود دارد، فراوان می خواند، به طور منظم ورزش می کند و قرار معلوم نمازش هم قضا نمی شود.

گاهی اوقات رهبران مجاهدین به ملاقات او رفته به تحلیل هایش در باره وضع در افغانستان که گویا از درخشانی و اعتبار بسیاری بر خوردار است، گوش می دهند.

آنانی که به ملاقات وی می روند شامل احمد شاه مسعود قهرمان جنگ ضد شوروی و مرد نیرومند نظامی رژیم برهان الدین ربانی در کابل می باشد.

شاید خبرگزاری هوادار آقای احمد شاه مسعود به این منظور «راز» را افشاء کرده که نشان دهد «قهرمان ضد شوروی» هوشیارتر از سایر «قیادیها» است چون مثل یک جنتمین بدون ذره ای خجالت ساعت ها پای صحبت نجیب می نشیند و بعد هم عندالضرورت «تحلیل های درخشان» او را در مصاحبه ها و گفتار هایش نشخوار می کند.

به هر حال اگر یک چنین خبری را «پیام زن» منتشر می کرد، جمیع «برادران» قوله سر می دادند که ضد اسلام استیم و علیه «رهبران جهادی» اتهام می بندیم! اما اینک برادران خاین با بی فکری و خرابی حافظه دوستان فرانسوی چه می کنند؟ در این مورد حتی آن دستپاک همیشگی «مداخلات خارجی» نیز به درد نمی خورد چون خبر از سوئی درز کرده که اولاً او را «قهرمان» می نامد و بعد از راز و نیازش با نجیب می گوید. لیکن به نظر نمی رسد «استاد» یا «مرد نیرومند نظامی» از این رسوائی احساس شرمساری کنند. به خوبی آگاهند که در چنین تنوری مشغول بریان کردن مردم ما هستند که عجلتاً این نوع ریاکاریها و حقارت های جهادی آندو و شرکا چیزی بر آتش آن دوزخ نمی افزاید. معذالک این سوال تا روز قیام و انتقام ذهن کودکان ما را هم خواهد آزد:

آقایان «استاد» و «قهرمان مسعود» چگونه است که میهن فروشی کلان جاسوس مشهور K.G.B. و جلا د مخوف خاد با سوابق نظیر برادر حکمتیار صاحب زنده می ماند و از محضرش به کسب فیض می پردازد اما هر چند وقت بعد عده ای مجرم بیچاره غیر جهادی را در ملا عام به دار می زنید و از آن «می لافید ؟» .

به یقین که خوانندگان کاوشگر تا اینجا موضوع را با اشتیاق دنبال نموده می خواهند بدانند که دو سال بعد از انتشار حقایق مستند در «پیام زن» (متکی به گزارش فرانسیس در قسمت مراوده مسعود با داکتر نجیب)؛ از مصاحبه مورخه ۱۳۷۷-۱۹۹۸ «سردوکوف» روسی خبر نگار مجله «لیتما» چاپ مسکو با مسعود (مندرجه صفحات ۳۸۸ و ۳۸۹ کتاب «مرد استوار و امیدوار به افق های دور»)، چه چیزی دستگیر شان خواهد شد :

سؤال «سردوکوف» از مسعود: " طالبان او (نجیب) را اعدام کردند ، شما مرگ یک دشمن سوگند خورده خود را چگونه ارزیابی می کنید ؟ "

مسعود می گوید: " آری ما دشمن بودیم ولی هنگامیکه اوضاع و احوال تغییر کرد و قوای شوروی افغانستان را ترک (!) کرد مناسبات ما بهتر شد. پیش از اشغال کابل توسط طالبان ، نجیب الله در مقر نمایندگی ملل متحد مخفی شده بود. ما نمی خواستیم به او آسیبی برسد. و من قبل از ترک کابل نفر خود را نزد او فرستادم و پیشنهاد کردم نزد من بیاید. و اگر او نزد ما می آمد، پس از آن هر جا که دلش می خواست مثلاً نزد همسرش و نزدیکانش به هند برود ، می توانست اما دعوت مرا نپذیرفت . "

سؤال سردوکوف از مسعود: " شاید دلیلی داشت که قبول نکند، مثلاً به شما اعتماد نکرد؟ "

جواب مسعود: " نخیر اینطور نبوده، به موقعش کمک کردیم ... و این بار نیز به خاطر این پیشنهاد از من سپاسگزاری نمود. فقط یک چیز از من تقاضا کرد ، که دو نفر محافظ به او بدهم او گفته بود که چون مهمان ملل متحد است؛ خطری تهدیدش نمی کند. من آن دو محافظ را در اختیار نجیب گذاشتم ،.. " .

چهار سال قبل از گفت و گوی « مسعود کج کلاه» با «سر دو کف»- که آخرین جمله وی را در سطر بالا مطالعه کردید. احمد جواد منصور «پوپل» طی مصاحبه ای از سر قافله ضد ملیت های باهم برادر کشور، یعنی از «قهرمان مسعود» می پرسد: " نزد مردم در مورد داکتر نجیب الله این سؤال مطرح است که چرا وی تا کنون تحت نظر بوده و در باره اش تصمیمی اتخاذ نگردیده است؟ " .

«قهرمان مسعود» در پاسخ می فرماید: " باید گفت که قضاوت در باره داکتر نجیب، مربوط به ملت افغانستان است، هر وقت پارلمان تشکیل شد نجیب را به پارلمان تسلیم می کنیم تا نمایندگان ملت تصمیم بگیرند. اگر ما نجیب را رها کنیم ؛ سر و صدای مخالفین ما تمام جهان را پر خواهد کرد " . (مصاحبه «پوپل» با مسعود مورخ ۱۳۷۳ مندرجه صفحه ۳۳۱ «مرد استوار و...») .

به یقین، خادی هائی که به طور سازمان یافته کیش شخصیت مرد هزار لقب شانرا همواره مطرح می نمایند و یا آنانی که نه به اختیار و اراده خود اند؛ بلکه صدای ناهنجار K.G.B. را از حنجره هیجان داده شان بیرون می دهند؛ از این گپ متناقض «رهبر افسانه ئی» شان در عین موضوع، در دو مصاحبه، در دو مقطع زمان مشخص و با دو فرد (افغان و روس)، از خجالت سرخ نمی شوند؛ چونکه گمان می کنند در این تناقض گوئی «فیلسوف بزرگ» شان، حکمتی نهفته است که دوستان و دشمنان از درک و فهم آن عاجزند . حالا ببینیم که از این ضد و نقیض گوئی «بهتر از ناپلیون» چه چیز دستگیر ما می شود.

مسعود در گفت و گویش با «پوپل»، (درسال ۱۳۷۳) از یکطرف از دموکراسی و حکومت مرم سالار ، سالوسانه دم می زند. و بحث رهائی داکتر نجیب را مربوط به ملت افغان و اراده آنان که از طریق نماینده های

ایشان در پارلمان آینده متبلور خواهد شد؛ می گذارد. و از جانبی دیگر خودش را ملزم به رعایت خاطر مخالفینش وانمود می کند و با کار برد کلمه شرطیه («اگر») «مانجیب را رها کنیم» ، می خواهد خاطر نشان سازد که به سبب جریحه دار نشدن غرور مخالفین از آرزوی قلبی اش که همانا رهائی نجیب می باشد، چشم پوشیده است.

مسعود ؛ اما در مصاحبه دیگرش با «سر دوکف» روسی (در سال ۱۳۷۷) از بهتر شدن رابطه اش با نجیب الله حرف می زند و ادعا می کند که نمی خواهد کزندی به دیو خاد برسد. خودش را رندانه مجاهدی با مروت و صاحب جود و سخا در برابر دشمن به چنگ آمده- که از منش نیک و کردار خُجسته یاران و عیاران کشور ما در پارینه روزگاران بوده است - تبارز می دهد. و این بار کلمه «اگر» را به جای دریغا به کار می گیرد و مزورانه افسوس می خورد، که او نزد ما نیامد ورنه نزد خانمش به هند می فرستادمش (جائی که خادی های زخمی «شورای نظار» و امثال آنها را غرض تداوی در یک شفاخانه نظامی که در ۲۵ کیلومتری شمال غرب دهلی جدید موقعیت داشت؛ می فرستاد . یا آن جا هائی که کامران ها را به ظاهر زیر عنوان عفو، در اصل، غرض فعالیت های جاسوسی برای روسها؛ روان میکرد).

این جا، نه از اراده مردم، و نه صحبت از پارلمان آنان است، و نه خاطر خواهی مخالفین مطمح نظرش می باشد؛ بلکه با لاف و پتاق از استقلال اراده اش در رهائی سر قصاب خاد دم می زند، تا خوانندگان مصاحبه هایش درگ نتوانند که نجیب را به چه منظوری در آن جا حفاظت می نمودند.

مسعود در اصل پیشنهاد رفتن به پنجشیر را بنا به دستور G.R.U به نجیب الله می رساند. به واقع امر این پیشنهاد آخرین چانسی بود، برای زنده ماندن نجیب (البته به صفت مشاور؛ ولی به طور نظربند در جوار مسعود)؛ زیرا که روسها از تماس وی (وعده همکاری نجیب) با غرب ، اطلاع یافته بودند، که پیش شرط و پیش پرداخت این همکاری، همانا سپردن لست اسامی شبکه های خاد خارجی به نماینده غرب (قبل از خروجش از دفتر ملل متحد) در کابل بوده است. رد این پیشنهاد و توقف نجیب به همین منظور در اداره ملل متحد و انتقالش ذریعه آن اداره به خارج از کشور؛ روسیه را بر آن داشت، تا این «دسک» مملو از اسرار نهایت مهم و مخوف K.G.B را ؛ (مانند یعقوبی وزیرخدمات امنیت دولتی) از میان بردارد. چنانچه ملاحظه شد، که روسیه توسط چند تن اجنت خلقی اش- که مانند سایر خلقی ها از مدتها پیش در باند طالبان نفوذ کرده بودند- وی را به طور فجیع به قتل رساند.

پایان بخش (دوم)